

و ...

لی نجه کلمه
بنیاد ان پیغم

بنیاد ان پیغم

بنیاد ان پیغم

بنیاد ان پیغم

بنیاد ان پیغم



“ رسانه

“ پیک راستان

“ کتابخانه



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴



مدد کن یا معین الدین چشتی

گزارشی از خانقاه خواجه معین الدین چشتی در تهران

□ بصیر احمد حسین زاده



شور و وجد عرفانی حاصل از اجرای این آهنگ، جلای باطن و صفای دل‌ها بود.

پس از اجرای گروهی که قوالی زیبایی بود، نوبت به اجرای فردی هنرمندان رسید. هر یک از هنرمندان حاضر در محفل، به نوبت به اجرای غزل‌خوانی پرداختند. ابتدا آقای کبیر عبدالحمید معصومی چند پارچه آهنگ اجرا کرد و ابیاتی نغز از شاعران عارف، به‌ویژه بیدل، را خواند و حاضران را به تحسین واداشت:

مجلس خاص است و جای عام نیست
پخته‌ای باید، که کار خام نیست

از ناله دل ما تا کی رعیده رفتن؟

زین دردمند حرفی باید شنیده رفتن

در هنگام خواندن این غزل‌ها، بانگ «سبحان الله»

فضای محفل را فرامی‌گرفت.

همایون بهروز هنرمندی بعدی بود که صدای

گرمی داشت و هارمونی را به زیبایی می‌نواخت. چند

غزل از حضرت لسان‌الغیب خواند:

مطرب عشق عجب ساز و نوازی دارد

نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد

عالم از ناله عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح‌بخش نوازی دارد

نظیر فواد که از شاگردان استاد رحیم‌بخش است

و مدتی را در محضر ایشان موسیقی و آواز تلمذ کرده،

چنین خواند:

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی، تو

است. ایشان باعث شد که در عصر آدینه و یک روز بهاری (۷۹/۲/۲۴) به این محفل برسم و لحظاتی را در جمع صمیمانه اصحاب خانقاه خواجه چشتی بگذرانم. با ورود ما به محفل، همگی از جا برخاستند و از مهمان خود استقبال کردند. وقتی که وارد شدم، هنوز مجلس رسمیت پیدا نکرده بود. جویندگان طریق معرفت و صاحبان مشرب خواجه معین الدین چشتی یگان‌یکان از راه می‌رسیدند و هر دم بر تعداد ایشان افزوده می‌شد.

بالاخره هنرمندی که سلسله‌جنگبان محفل بود، از محضر دوستان اهل دل اجازه خواست تا جلسه را شروع کند. ابتدا سکوت محفل را فراگرفت و آنگاه در چنین فضای عرفانی همه حاضران دست به دعا برداشته و از روح حضرت خواجه خواستند تا ایشان را مدد کند. پس از دعا، همگان به شکل چهارزانو نشسته و هنرمندانی که قرار اجرای برنامه داشتند، شروع کردند به سر کردن سازهای خود و کم‌کم صدای دل‌انگیز ریاب و تنبور و تبله و هارمونی در فضای محفل طنین انداخت و خط ملایمی از عشق و شور و مستی در دل‌های صاحب‌دلان - چونان نوری که از روزن کوچکی در اتاق تاریک بدرخشد - جرقه زد و گرمای خاصی به محفل بخشید.

پس از چنددی، صدای دلنشین موسیقی با آواز هنرمندان در هم آمیخت که:

به گرداب بلا افتاده کشتی

مدد کن یا معین الدین چشتی

این پارچه آهنگ به شکل قوالی اجرا گردید و

خانقاه‌نشینی و به خانقاه رفتن، از آداب ریشه‌دار مردم افغانستان است و به همان اندازه که ریشه‌دار است، پرمایه و بامحتوا نیز می‌باشد. در جای‌جای افغانستان، می‌توان سراغ یکی از این خانقاه‌ها را گرفت که صاحب‌دلان بسیاری در آن رفت‌وآمد دارند و هرگاه که دلشان از روزمرگی دنیا و مافیها می‌گیرد، به فضای معنوی و عرفانی خانقاهی، در گوشه‌ای، به جمع یاران دل‌اندیش می‌پیوندند و غبار غم و اندوه را از آینه دل‌هایشان می‌زدایند.

پس از بحران دو دهه اخیر کشور که به آوارگی میلیون‌ها مردم افغانستان منجر شد، مردم ما فرهنگ خود را به کشورهای ثانوی و در محیط مهاجرت نیز منتقل کرده و یا همراه خود برده و با آن زندگی می‌کنند.

شنیده بودم که محفلی با نام «خانقاه خواجه معین الدین چشتی» در تهران دایر شده و تعدادی از هموطنان صاحب‌دل و هنردوست، عصرهای آدینه گرد هم می‌آیند و آداب صوفیانه را در این خانقاه به اجرا می‌گذارند. از شور و محبت غزل می‌خوانند و آینه دل را جلای تازه می‌بخشند. بسیار آرزو داشتم که این محفل را از نزدیک ببینم و لختی به سماع آن‌ها گوش جان بسپارم و از نزدیک، در حال و هوای محفل‌شان قرار بگیرم. بالاخره اوایل بهار ۷۹، در سفری که به تهران داشتم، در جست‌وجوی این خانقاه بودم که اتفاقی به یکی از شاگردان استاد رحیم‌بخش برخورددم که خود از هنرمندان آن محفل و اسباب خانقاه خواجه معین الدین چشتی در تهران





از همه مهم‌تر دید جامعه‌نست به هنرمند موسیقی است که باکمال ناسف یک دید خوب نبوده. به هنرمند همیشه به چشم یک مطرب نگاه شده است. ولی بنده در هیچ شرایطی روحیه خود را از دست نداده‌ام. حتی همین‌جا هم به علت این‌که همسایه پایین چیزی نگویید، نمی‌توانم مشق کنم. به هر حال مشکلات زیاد است و خیلی از آن‌ها هم ناگفتنی. ولی همان عشق و علاقه به موسیقی باعث شده که بنده همه آن‌ها را تحمل کنم.»

آخرین پرسش از او، برمی‌گردد به مشکلات اقتصادی هنرمندان و توقعی که از جامعه دارند. با تبسم تلخی پاسخ می‌دهد: «والله از مشکلات اقتصادی چه بگویم؟ می‌بینید وضعیت مرا. در شرایط فعلی آدم از چه کسی توقع داشته باشد؟ در این شرایط آوارگی، همه به فکر هستند گلیم خود را از آب بکشند. آدم نمی‌تواند از کسی توقع داشته باشد. توقع من همین است که زمینهای فراهم شود که کورسی

از رابطه او با دیگر تیله‌نوازان مهاجر مقیم ایران می‌پرسم که اظهار بی‌خبری می‌کند و گویا ارتباطی با هم ندارند. می‌گوید: «شنیده‌ام که در مشهد تعدادی از بچه‌های هراتی هستند که تبله می‌نوازند، مانند عظیم‌جان حسن‌پور که تنها نامی از آن‌ها شنیده‌ام.» درباره همکاری خود با گروه‌های موسیقی نیز می‌گوید: «با چند گروه موسیقی ایرانی همکاری داریم، از جمله گروه «جمه» که چندی قبل کنسرت داشتیم و در جشنواره نیز اشتراک کردیم.» با گروه‌های موسیقی افغانستانی نیز همکاری دارد. از جمله گروهی که درباره‌اش می‌گوید: «سنگ بنای آن در کابل گذاشته شده و هارمونیک‌نواز و آوازخوان آن آقای عبدالحمید معصومی است. نوازندهٔ تئینور، جناب میرافغان است و با چند نفر دیگر این گروه هنری را تشکیل می‌دهند. سال گذشته در جشنواره فجر شرکت داشتیم.»

قدیر هاشمی از وقتی که به ایران آمده، در کنار دیگر هنرمندان در اجرای چندین کنسرت شرکت داشته که از جمله می‌توان به کنسرت دانشگاه تهران و نیز کنسرت عمومی در یکی از تالارهای شهر تهران اشاره کرد که به کمک آقای مهرداد هوبدا آوازخوان ایرانی مهتا می‌شده است. از کارهای او در افغانستان می‌پرسم که آهی از دل می‌کشد و می‌گوید: «بلی، بسیار. بنده به همراه حفیظ وصال چندین آهنگ (در رادیو و تلویزیون) ثبت کردم و چندین آهنگ با فرهادجان و همچنین همراه حبیب پرویز -تئینورنواز- و نبی پرویز. تعداد این آهنگ‌ها بسیار است و همه در همان رادیو ثبت گردیده است.»

در ادامه صحبت‌های خود با قدیرجان، از او می‌پرسم که خانقاه خواجه معین‌الدین چشتی با چه برنامه‌هایی و به همت چه کسانی دایر شده است. می‌گوید: «برنامهٔ خانقاه شریف هر عصر جمعه برپاست. این خانقاه به همت نثاراحمدجان و باقی دوستانی که اهل تصوف و طریقه‌ای هستند، دایر گردیده و با جمع شدن در این‌جا، روح حضرت خواجه معین‌الدین چشتی را به مدد می‌طلبند. برنامه‌هایی که در این‌جا اجرا می‌شود، بیشتر غزل خوانی و نعت‌خوانی و قوالی است.» از او که تعدادی از هنرجویان افغانستانی و ایرانی را در منزل خود تبله آموزش می‌دهد، می‌پرسم: «برای این‌ها چه انگیزه‌ای می‌آیند؟» می‌گوید: «ایرانی‌ها هم علاقه دارند. می‌گویند از موسیقی شرق خوش‌مان می‌آید. نسبت به موسیقی پاپ غربی، صدای تبله برای آن‌ها بسیار جالب است.»

از هاشمی دربارهٔ مشکلات هنرمندان مهاجر و از جمله خود او می‌پرسم که با ناسف بسیار می‌گوید: «والله مشکلات که زیاد است. اصلاً هر چه از مشکلات بگویم، کم گفته‌ام. الان برای شما چه بگویم؟ پشت گپ نگریدید. بنده نظر به عشق و علاقه‌ای که به موسیقی داشتم، هیچ پشت این حرف‌ها نگشتم. در هر شرایطی که قرار داشته‌ام -چه از نظر اجتماعی و چه از نظر اقتصادی- مشق و تمرین خود را کرده‌ام. شرایطی بوده که مرا نمی‌گذاشتند موسیقی کار کنم.

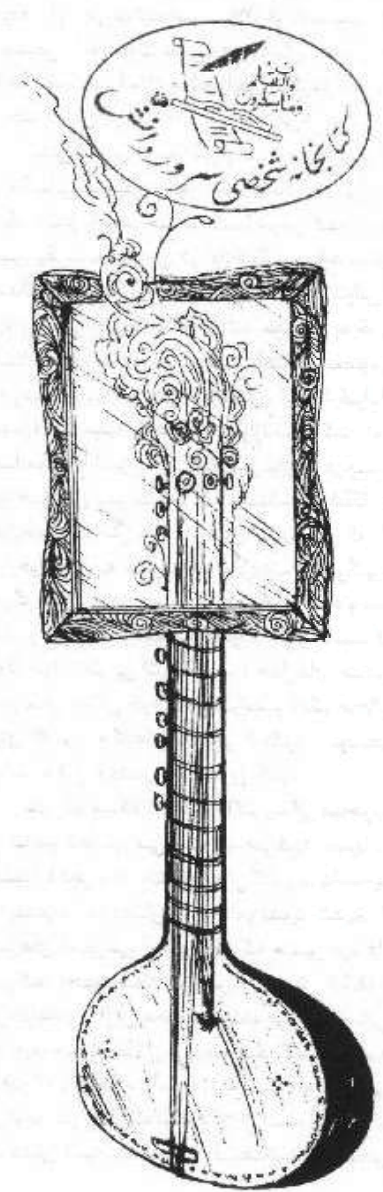
مقصود تویی، کعبه و بتخانه پهانه بعد از اجرای یکی دو هنرمند دیگر، تنفسی به محفل داده شد که با این غزل آغاز می‌شد: غیر از دل آشفته به عالم نتوان یافت این بزم، مگر حلقهٔ آن زلف سیاه است در وقت تنفس، از حاضران با شربتی پذیرایی شد که گفته می‌شد نذر مقام منبع حضرت خواجه چشت است.

بخش دوم برنامه را، جوانی رشید، خوش قدوبالا و گرم‌صدا آغاز کرد و همگان را به چند غزل زیبا مهمان ساخت:

سرآمد گشته‌ام چون سرمه در علم نظریازی زبان چشم خویبان را کسی چون من نمی‌داند پس از وی نیز هنرمندان دیگری بر صحنه وجد و سماع آمدند و نغمه سردادند و از درد محبت و عشق، غزل خوانی کردند که تا ساعت‌ها به طول انجامید. پایان بخش برنامه‌های محفل، حضور دوباره آقای معصومی بود که چند غزل را اجرا کردند و سپس دست به دعا برداشته و از بازگاه حضرت حق طلب عفو و بخشش نموده و روح حضرت خواجه معین‌الدین چشتی را به مدد گرفتند. پس از دعا، مراسم گلاب‌گردانی اجرا شد که همه حاضرین سر و صورت را با گلاب متبرک و خوشبو ساخته و سبحان‌الله‌گویان محفل را به پایان رساندند.

چند ساعتی که در خانقاه خواجه چشت بودم و مراسم سماع را دیدم و شنیدم، چند نفر توجه مرا به خود جلب کردند. اول تر از همه، جوانی بود به نام قدیر هاشمی، از شاگردان مرحوم استاد هاشم که تبله را به جمال و کمال می‌نواخت و دستانش بر سینهٔ تبله به رقص درمی‌آمد. در چند سالی که در ایران بودم، چنین تبله‌نوازی ندیده بودم. عبدالقدیر هاشمی متولد ۱۳۵۰ خورشیدی در کابل است و از پانزده سالگی نوازندگی تبله را شروع کرده است. او تا سقوط کابل به دست طالبان در کابل بوده و بعد به پشاور پاکستان مهاجرت کرده و دو سالی می‌شود که مقیم ایران است. دربارهٔ آموزش تبله و استادان خود می‌گوید: «نزد استاد هاشم که خدایش بیامرزد. آموختم. بنده سال‌ها نزد این استاد فرزانه به فراگیری تبله مشغول بودم. مدتی شاگرد خلیفه اختر حسین بودم و نیز مدتی شاگرد استاد عارف برادر استاد هاشم.»

دربارهٔ تبله‌نوازان معروف افغانستان از او می‌پرسم که پاسخ می‌دهد: «در بین معاصرین، کسی که از همه بهتر بود، مرحوم استاد هاشم بود که وفات یافت. از ایشان که بگذریم، می‌توانم از استاد عارف نام ببرم که فعلاً در پشاور پاکستان زندگی می‌کند. استاد آصف، برادر دیگر استاد هاشم نیز در لندن زندگی می‌کند. در سال‌های دور هم کسانی بودند مثل استاد محمود، استاد گامبوخان و... او از همسلکان خود در هنگام آموزش نزد استاد هاشم هم یاد می‌کند از جمله ماماولی، محمدنصیر هروی و محمدنسیم که پیش از همه ممتاز بوده‌اند.





داشته باشم، آزادانه بتوانم کار کنم و فعالیت‌هایم را در اختیار شما قرار دهند؟ او اشتراک کنم. متأسفانه، مردم ایران هم از موسیقی خوششان نمی‌آید.

گفت و گویم با هاشمی، با تک‌نوازی تبله به پایان می‌رسد که او به درخواست من لحظه‌ای می‌نوازد و مرا به آن لذتی عرق می‌کند که جز با موسیقی عرفانی از هیچ چیز دیگری ساخته نیست.

یکی از هنرمندانی که در این محفل مرا به سمت خود کشاند و در روحم چنگ انداخت کبیر عبدالحمید معصومی بود که هارمونیه را به زیبایی تمام می‌نواخت و آواز را به خوبی اجرا می‌کرد اتفاقاً او هم از شاگردان استاد هاشم است. از او که قصد رفتن دارد، خواهش می‌کنم چند دقیقه از وقت خود را در اختیار من بگذارد که درخواستم را اجابت می‌کند و لحظاتی به پای دردهای این هنرمند می‌نشینم.

معصومی که متولد ۱۳۳۸ ولایت کابل است، از وقتی که در سنف چهارپنچ مدرسه بوده، به موسیقی علاقه پیدا کرده و حتی در گروه هنری مدرسه عضو بوده و آواز می‌خوانده است. علاقه او باعث شده که موسیقی را به صورت علمی و فنی دنبال کند و از آغاز دهه شصت نزد استاد هاشم زانوی شاگردی زده و از محضر ایشان در زمینه آوازخوانی فیض‌ها ببرد.

وقتی از او می‌پرسم تغییر از استاد هاشم دیگر نزد چه کسانی موسیقی و آواز تعلیم دیده‌ای؟ می‌گوید: «یک چیز را باید خدمت شما عرض کنم که در موسیقی، به‌خصوص در آوازخوانی، باید بیشتر صداها را بشنوی و حس‌ها را درک کنی، تا بتوانی به جایی برسی، من با صدای اساتید موسیقی به خوبی آشنا هستم، به‌خصوص استاد سرآهنگ، معصومی.

به رسم دیرینه موسیقی افغانستان، که آوازخوانان معمولاً هارمونیه را خوب می‌نوازند، در کنار آواز، هارمونیه را نیز به قلعه می‌نوازد و در سبک آوازخوانی نیز بیشتر به آهنگ‌های فلکلور و غزل خوانی گرایش دارد. در قبال این پرسش که آیا آوازخوانی را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کنی؟ می‌گوید: «بلی، چون موسیقی مسلک ما شده و بنده شب و روز را با موسیقی می‌گذرانم. این جاست که فعلاً تنها از طریق اشتراک در محفل‌های خوشی هموطنان زندگی خود را می‌گذرانم و دیگر مجالی برای کانسرت و کارهای همگانی از طریق موسیقی ندارم. به قول خودش: «مقصد روز بگذرد».

علی‌رغم مشکلات دست‌وپاگیر زندگی مهاجرت، از کانسرت‌هایش می‌پرسم که می‌گوید: «تنها در جشنواره فجر و در دانشگاه تهران کانسرت داشته‌ام که بسیار مورد استقبال قرار گرفت و تشویق شدیم. از کارهای آموزشی او می‌پرسم که چنین درد دل می‌کنند: «خیر، چون تدریس و آموزش امکانات می‌خواهد و ما از آن محرومیم. بنده در همین منزلی که دارم، خود به مشکل می‌توانم مشق کنم، چه برسد به این که بتوانم هنراً آموزش داشته باشم. به معصومی می‌گویم: «در تهران که امکانات زیاد است، آیا با مراکز فرهنگی ایرانی‌ها مانند فرهنگسراها تماس

نگرفته‌اید تا امکاناتی را در اختیار شما قرار دهند؟ او از نهاد می‌کشد و می‌گوید: «نه بابا، والله در همین گوشه که افتاده‌ایم، کسی سنه ما را نمی‌خواند که ما هم آدم هستیم».

صحبت‌های خود را با جناب معصومی در همین‌جا خاتمه می‌دهم و می‌روم به سراغ آقای «میرافغان» تنبورنواز چیره‌دست که جزو آن چند تنی است که در هنگام اجرای مراسم خانقاه خواجه جشتی، دلم به تارهای دل‌انگیز تنبورش آویزان و چشمم به دستان هنرمند او ماند.

میرافغان، متولد ۱۳۴۲ در کابل است. تا صنف هفت درس خوانده و پس از انقلاب به ایران کوچیده و اینک در تهران ساکن است. ساز تخصصی و مورد علاقه او همین تنبور است که به زیبایی آن را می‌نوازد. می‌گوید: «از کودکی علاقه زیادی به تنبور داشتم و تارهای تنبور در رگ و جانم ریشه کرده است. از وقتی که خود را می‌شناختم، با تنبور آشنا بودم، هرچند روی رباب هم زیاد تمرین کرده‌ام و رباب را هم خوب می‌نوازم، ولی نه مثل تنبور».

او می‌گوید: «در افغانستان یا اکثر هنرمندان و اساتید همکاری داشتم، کسانی مثل مرحوم استاد سرآهنگ، استاد هاشم، استاد نسیم و خیلی‌های دیگر. بنده با اکثر آن‌ها کار کردم و در گروه‌هایشان اشتراک داشتم».

از میرافغان دربارهٔ همانندی دمبوره با تنبور می‌پرسم که در مناطق مرکزی افغانستان و در بین مردم هزاره رواج دارد و این‌که آیا هر دو یک چیزند یا فرق دارند؟ می‌گوید: «بلی صاحب! دمبوره‌ای که شما می‌فرمایید و در بین مردم هزاره و مناطق مرکزی رواج دارد، با تنبور تفاوت زیادی دارد. مهم‌ترین آن این است که تنبور پرده دارد و از دو، تار اصلی و پانزده تار فرعی شکل گرفته، ولی دمبوره اصلاً پرده ندارد و فقط دو تار فرعی دارد. تفاوت‌های دیگری هم دارند».

تنبور با ناخنک نواخته می‌شود ولی دمبوره با انگشتان دست. تار تنبور از سیم است ولی تار دمبوره از نایلون. ولی مهم‌ترین فرقی که دارد، همان است که بیشتر خدمت شما گفتم که تنبور بیست‌وهفت پرده دارد و دارای هفده تار است، ولی دمبوره دارای دو تار فرعی بدون پرده است. همین، کلی تفاوت است. آن دمبوره‌ای که شما می‌فرمایید، از چوب توت ساخته می‌شود و یک ساز فلکلور و مخصوص مناطق مرکزی است و تنها نقطه اشتراک این دو ساز، همان است که هر دو از چوب توت ساخته می‌شود».

به عنوان آخرین سؤال، از میرافغان می‌پرسم که غیر از نواختن تنبور کار دیگری هم انجام می‌دهد؟ که پاسخ می‌دهد: «خیر، بنده از ده سالگی که نوازنده تنبور هستم، تا الان غیر از نوازندگی کار دیگری نکرده‌ام».

با خداحافظی از میرافغان، من نیز از خانقاه خواجه معین‌الدین جشتی بیرون می‌آیم و با همه خداحافظی می‌کنم. پس از چند دقیقه، همه در فضای دودزده تهران گم می‌شویم.



فیلم سینمایی «جمعه ساخته حسین یکتا» پناه جایزه دوربین طلایی پنجاه‌وسومین دوره جشنواره بین‌المللی سینمایی «کن» را در بخش «نوع نگاه» از آن خود کرد.

«جمعه» تصویرگر زندگی و مشکلات یک جوان مهاجر افغانستانی در ایران است که در یک دامداری کوچک کار می‌کند و برای رهایی از غم غربت، تصمیم به ازدواج با ستاره، دختر ایرانی صاحب بقالی دهکده مجاور گرفته است.

آقای یکتا پناه دلیل گزینش این سوره را وجود میلیون‌ها آواره افغانستانی طی سال‌های متمادی در ایران و مشکلات و غربت آنان، که خود از نزدیک شاهد آن بوده، و هم‌چنین پیامد پیشنهاد رئیس جمهوری ایران در باب «گفت‌وگوی تمدن‌ها» در سینما خواند و گفت: «موضوع فیلم من برخورد دو فرهنگ افغانی و ایرانی است».

دوربین طلایی به بهترین فیلم اول کارگردانان اهدا می‌گردد. جشنواره بین‌المللی سینمایی «کن» که هر سال در فرانسه برگزار می‌گردد، از معتبرترین جشنواره‌های سینمایی جهان به شمار می‌رود.

